مداخله‌ی بشردوستانه و حکمرانی امنیت جهانی

نویسنده: فیونا رابینسون

مترجم: زهرا ابراهیمی‌آذر

تمام عبارات درون {} و پانوشت‌هایی که با م. مشخص شده‌اند، از مترجم‌اند.



پیش‌گفتار مترجم

در وضعیتی که جامعه از هر سو مورد هجوم ناامنی قرار دارد، هر مداخله‌ای با توصیف «بشردوستانه» بی‌اعتبار و طعنه‌آمیز شده و نسخه‌ی نظامی‌گرای آن هر شکل از عاملیت را از معنا تهی می‌کند، سخن از اخلاق مراقبت ضروری می‌نمایاند. فیونا رابینسون، استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در این متن می‌کوشد با نگاهی انتقادی، محدودیت‌های رویکردهای لیبرال مسلط به امنیت انسانی و بحران‌های بشردوستانه را آشکار کند. مسئله‌ی اساسی او این است که چرا با وجود تأکید گسترده بر حقوق بشر، مسئولیت حمایت و ضرورت مداخله برای محافظت از افراد آسیب‌پذیر، همچنان زمینه‌ها و بافتار ساختاری و تاریخی ناامنی، نابرابری و روایتِ رنج انسانی مغفول می‌ماند. رابینسون یادآور می‌شود که ناامنی با پایان درگیری‌های نظامی از بین نمی‌رود و در نابرابری‌های ساختاری، آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و اختلال در روابط و شبکه‌های مراقبتی نیز ریشه می‌دواند. وی با تکیه بر اخلاق فمینیستی مراقبت و درپیش‌گرفتن رویکردی انتقادی به آن، پیشنهاد می‌کند که حکمرانی جهانی و مداخله‌ی

بشردوستانه را از لنز روابط انسانی با تأکیدی بر وابستگی **متقابل** و مسئولیت‌های مراقبتی مورد بازاندیشی قرار دهیم. این متن با برهم‌زدن دوگانه‌های «تأمین‌کننده» و «بهره‌مند» از امنیت، فرصتی فراهم می‌کند تا درباره‌ی عاملیت مردم در شرایط بحران و توزیع نابرابر بار مراقبت تأمل کنیم و مسئولیت دولت‌ها و جوامع بین‌الملل را در وضعیت‌های اضطراری از زاویه‌ای دیگر بنگریم.[۱]

***

«اخلاق مراقبت مبنای ماهوی به‌کارگیری اخلاق مسئولیت را فراهم می‌کند.»

ـ تورنتو، در دست انتشار

درحالی‌که بخش عمده‌ی پژوهش‌های مربوط به حکمرانی جهانی[۲] به قواعد، هنجارها و نهادهای حاکم بر اقتصاد جهانی، ازجمله تجارت و امور مالی می‌پردازند، شمار روزافزونی از پژوهش‌ها امنیت و مداخله را نیز از منظر حکمرانی بررسی می‌کنند (بنگرید به Griffen, ۲۰۰۰). بدین معنا که برای درک چگونگی اعمال اقتدار بر جوامع انسانی در سراسر جهان، باید به تعامل میان چند عامل توجه کرد: فعالیت‌ها و راهبردهای هدفمند کنشگران دولتی و غیردولتی، قواعد رسمی و غیررسمی، کردارهای گفتمانی[۳] و ساختارهای گسترده‌تر مادی و فکری که امنیت و مداخله را رقم می‌زنند. این عوامل در تعامل با یکدیگر، اَشکال مهمی از اقتدار را در جوامع انسانی، در سراسر جهان اعمال می‌کنند.

از حیث تحلیلی، تاریخ معاصر امنیت جهانی را می‌توان دست‌کم به سه دوره‌ی زمانی و احتمالاً به چهار دوره تقسیم کرد. به‌طور کلی، در دوره‌ی نخست ـ که بلافاصله پس از پایان جنگ سرد آغاز شد ـ شاهد گسترش و توسعه‌ی مفهوم امنیت انسانی بودیم. این مفهومْ فرد را مرجع اصلی امنیت در نظر می‌گرفت و دامنه‌ی معنایی امنیت را گسترش می‌داد تا در کنار سایر موارد، اعمال و تضمین حقوق اساسی بشر را نیز در بر گیرد. همچنین در این دوره شاهد شکل‌گیری کردارها و هنجارهای جدیدی در زمینه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه[۴] بودیم که بر «مسئولیت جامعه‌ی جهانی برای حمایت» تأکید داشتند.[۱] دوره‌ی دوم، که بلافاصله پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز شد، با بازگشت به برداشت‌هایی از امنیت شکل می‌گیرد که تأکیدشان بر قدرت نظامی و نقش محوری

---

[۱] این متن فصلی است از کتاب *اخلاق مراقبت، رویکردی فمینیستی به امنیت انسانی*:
Robinson, F. ۲۰۱۱. *The Ethics of Care: A Feminist Approach to Human Security*. Temple University Press.

[۲] global governance

[۳] discursive practices

[۴] humanitarian intervention

دولت بود. در این دوره، حقوق فردی بشر به حاشیه رانده شد و از اعتبار و مشروعیت هنجارهای مربوط به مداخله‌ی بشردوستانه کاسته شد.

توصیف و چارچوب‌بندی دوره‌ی سوم دشوارتر است؛ بااین‌حال، می‌توان گفت که نیمه‌ی دوم دهه‌ی نخست قرن بیست‌ویکم با تنوع بیشتر بازیگران دولت‌های مختلف همراه بود که درباره‌ی چگونگی برقراری موازنه میان امنیت «ملی» و امنیت «انسانی» متمرکز می‌شدند. درنهایت، می‌توان استدلال کرد که بحران مالی و اقتصادی جهانی که در سال ۲۰۰۸ شروع شد، سرآغاز دوره‌ای جدید خواهد بود. برای برخی دولت‌ها، ویژگی این دوره تغییر جهت توجه از «جنگ علیه تروریسم» به‌سوی تأمین حداقلی از امنیت اقتصادی خواهد بود.

در همین راستا، در سال ۲۰۰۹، مرکز مونترال گزارشی برای مطالعات نسل‌کشی و حقوق بشر منتشر کرد که هدف از آن احیای اصول «مسئولیت حمایت»[۱] بود. این گزارش به‌طور مشخص بر اقداماتی تمرکز داشت که هدفشان ایجاد و تقویت «اراده به مداخله» برای جلوگیری از «قساوت‌های گسترده علیه جمعیت غیرنظامی» بود (Will to Intervene, ۲۰۰۹). پیشنهاد این گزارش کنارگذاشتن راه‌حل‌های نظامی برای مقابله با بحران‌ها نبود، اما می‌کوشید جهت‌گیری سیاست‌ها را تغییر دهد؛ بدین منظور که به‌جای تمرکز اصلی بر محافظت از «خودمان» در برابر «دشمنانمان»، اولویت با حفاظت از غیرنظامیان در دولت‌های شکننده یا فروپاشیده باشد (Will to Intervene, ۲۰۰۹).

هرچند این تصویر از حیث تحلیلی کارآمد است، اما ظرافت‌های مناقشه بر سر هنجارها، نهادها، رویه‌های «حکمرانی امنیت جهانی» و همچنین شیوه‌های پیچیده‌ی بروز و اجرای سیاسی آن‌ها را از دیده پنهان می‌سازد. برای درک این موضوع که روندهای کلی حکمرانی امنیت جهانی چگونه به شکل‌گیری و تداوم گفتمان‌های هژمونیک انجامیده‌اند، و چگونه این گفتمان‌ها عملاً صداهای جایگزین را خاموش کرده‌اند، باید از این برداشت‌های کلی فراتر رویم و سازوکارهای درونی آن‌ها را بررسی کنیم. رویکرد امنیت انسانی، به‌ویژه در چارچوب سازمان ملل متحد و کمیسیون مستقل امنیت انسانی، می‌کوشد نابرابری‌های جنسیتی و خشونت مبتنی بر جنسیت را نیز در نظر بگیرد. هرچند، اتکای بیش از حد این رویکرد به چارچوبی جهان‌شمول از حقوق بشر ظرفیت انتقادی اخلاق فمینیستی را نادیده می‌گیرد؛ ظرفیتی که می‌تواند با درک ماهیت ناامنی، نه صرفاً درخصوص زنان، بلکه به همه‌ی انسان‌ها در بستر خانواده {شان} و جوامع سراسر جهان یاری دهد.

---

[۱] responsibility to protect

باتوجه‌به این مسئله، در این مطلب {قصد دارم} مداخله‌ی بشردوستانه را از منظر اخلاق[۱] فمینیستی انتقادی مراقبت[۲] بررسی کنم. استدلال من این است که روایت‌های متعارف از اخلاق حکمرانی جهانی دچار مسئله‌ای‌اند که سینتیا انلو[۳] آن را «دست‌کم‌گرفتن قدرت»[۴] می‌نامد. در عوض، اخلاق فمینیستی نگاه انتقادی را به این مسئله معطوف می‌کند که ساختارهای هنجاری و قدرت گفتمانی چگونه به حفظ الگوهای موجود در روابط جنسیتی و دیگر اشکال نابرابری کمک می‌کنند. از این گذشته، اخلاق فمینیستی بر نوعی هستی‌شناسی اخلاقی[۵] تکیه دارد که مبتنی بر روابط موجود درون «نظام‌های اخلاقی اجتماعی»[۶] مشخص است (M. Walker, ۱۹۹۸).

{در این مقاله} گفتمان «مسئولیت حمایت» را با این برداشت از اخلاق، هم به‌عنوان نظرگاهی هنجاری و هم به‌عنوان روشی برای تحلیل بررسی می‌کنم، بدین منظور که محدودیت‌های آن را به‌عنوان چارچوبی برای تأمین امنیت در قرن بیست‌ویکم روشن کنم. مسئولیت حمایت که تا حد زیادی اتکا بر چارچوب امنیت انسانی دارد، به‌جد می‌کوشد تا علاوه بر «واکنش نشان‌دادن» به بحران‌ها، به «پیشگیری» از آن‌ها و «بازسازی» پس از وقوعشان نیز بپردازد. بااین‌حال، این چارچوب فاقد ابزارهای مفهومی و سیاستی لازم برای پرداختن به ریشه‌های بسیاری از وضعیت‌های اضطراری بشردوستانه[۷] است. درنتیجه، این کمبود دستاویزی می‌شود که {گرچه} با اکراه و تردید، درنهایت بر ضرورت وجود اصول اخلاقی صحه بگذارد. منظورْ اصولی است که بتوان با تکیه بر آن‌ها، توسل به راه‌حل‌های خشونت‌آمیز را برای مقابله با بحران‌های خاص و پیچیده‌ای توجیه کرد که ریشه در تاریخ و زمینه‌های فرهنگی مشخص دارند.

با وجود لحن جهان‌وطنی‌ای[۸] که گفتمان «مسئولیت حمایت» دارد، همچنان بر دوگانه‌ی «درون/بیرون»ی تکیه می‌زند که وفاداری به اجتماع و تعهدات ناشی از تعلق به آن را مانعی برمی‌شمارد که باید بر آن غلبه کرد (بنگرید به: R. Walker, ۱۹۹۲). درنتیجه، این چارچوب، بسیاری از اَشکال رایج طرد اجتماعی و اخلاقی ـ ازجمله طرد

---

[۱] در این متن هر دو گروه واژگان «ethic/ethics/ethical» و «morality/moral» به کار رفته که تمایزشان در کاربرد نویسنده مطلق و یکدست نیست و حتی در برخی موارد به‌جای یکدیگر نیز آمده‌اند؛ ازاین‌رو معادل فارسی اخلاق (در حالت اسم) و اخلاقی (در حالت صفت) برای هر دو گذاشته شده است. البته در برخی موارد، به اقتضای بافتار متن، «morality» به «نظام اخلاقی» یا «اصول اخلاقی» ترجمه شده است که در صورت نیاز همراه با پانویس انگلیسی‌اند. م.

[۲] critical feminist ethic of care

[۳] Cynthia Enloe

[۴] underestimation of power

[۵] moral ontology

[۶] social moral systems

[۷] humanitarian emergencies: وضعیت‌هایی که در آن‌ها جان، سلامت یا امنیت شمار زیادی از مردم به‌شدت در خطر است و پاسخ فوری خارجی (کمک‌رسانی یا مداخله) لازم دانسته می‌شود. برای نمونه جنگ، کشتار جمعی و پاک‌سازی قومی یا بلایای طبیعی. م.

[۸] cosmopolitan

جنسیتی ـ را نادیده می‌گیرد؛ {به عبارتی دقیق‌تر} هر طردی که در حکمرانی جهانی معاصر، از هم‌سویی منافع نخبگان با منافع سرمایه‌داری جهانی ناشی می‌شود.

ایده‌ها و چارچوب‌های اخلاقی محوری این گفتمان‌ها هم درک ما از مشکلات موجود را محدود می‌کنند و هم دامنه‌ی راه‌حل‌های احتمالی را کاهش می‌دهند. مفاهیم اصلی گفتمان مسئولیت حمایت، یعنی «حقوق»، «خودآئینی»[۱]، «مسئولیت» و «حمایت»، همگی در بافتار[۲] یک «لحظه‌ی بحرانی» فهم می‌شوند. ازاین‌رو، زمینه‌ی پایدار ناامنی و بحران‌های بشردوستانه[۳] از نظر دور می‌مانند. این شرایط زمینه‌ای پیش از درگیری، در جریان آن و پس از پایانش وجود دارند. آثار آن‌ها نه صرفاً در تجربه‌ی افراد تک‌افتاده‌ای که حقوق خود را مطالبه می‌کنند، بلکه در روابط مبتنی بر مسئولیت نیز نمود می‌یابند. یعنی روابطی که در خانه‌ها، اردوگاه‌های پناهندگان، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، مراکز مراقبت بلندمدت، نشست‌های اجتماعی، مدارس و مراکز نگهداری از کودکان شکل می‌گیرند و ادامه می‌یابند.

توجه به پیچیدگی شرایط درگیری و پسادرگیری، و نیز به نقش زنان و فعالیت‌های مراقبتی در این شرایط، نشان می‌دهد که اخلاق حاکم بر حکمرانی جهانی معاصر در حوزه‌ی امنیت و مداخله، هم ناکافی است و هم از پیش‌فرض‌های جنسیتی تأثیر می‌پذیرد.

اخلاق[۴] و قدرت در حکمرانی جهانی

علی‌رغم اجماع گسترده بر این موضوع که در تحلیل حکمرانی جهانی باید به هنجارها و ابعاد هنجاری توجه ویژه‌ای داشت، جای تعجب است که پژوهش‌های دانشگاهی اندکی به‌طور مشخص به اخلاق حکمرانی جهانی می‌پردازند. یکی از معدود استثناها مقاله‌ی مروین فراست[۵] با عنوان «اخلاق و حکمرانی جهانی: تقدم اخلاق برساختی»[۶] است که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد.

---

[۱] autonomy
[۲] context
[۳] humanitarian crises
[۴] ethics
[۵] Mervyn Frost
[۶] Ethics and Global Governance: The Primacy of Constitutional Ethics

فراست در این مقاله، استدلال‌های پیشین خود درباره‌ی ماهیت «برسازنده‌ی»[1] اخلاق بین‌الملل را مجدد مطرح می‌کند. بر اساس این دیدگاه، کنشگران در بستر مجموعه‌ای متنوع از کردارهای اجتماعی شکل می‌گیرند و هویت و جایگاهشان در این چارچوب به‌گونه‌ای تعریف می‌شود که متضمن مجموعه‌ای مشخص از ارزش‌ها یا قواعد اخلاقی‌اند (صص ۵۵-۵۴). از این منظر، تحلیل اخلاقی حکمرانی جهانی مستلزم طرح این پرسش است که آیا اصول اخلاقی که شالوده‌ی کردارهای دولت‌های دموکراتیک و دولت‌های درمسیردموکراسی‌اند، با اصول اخلاقی حاکم بر جامعه مدنی جهانی[2] سازگارند یا خیر (ص ۶۲). همچنان پاسخ این پرسش روشن نیست؛ بااین‌حال، فراست به سازگاری این دو خوش‌بین است؛ زیرا معتقد است که ارزش‌های بنیادین هر دو دسته از کردارها، ریشه در ایده‌ی «خودآئینی فرد» دارند (ص ۶۳).

وی در بخش‌های پیشین مقاله، یکی دیگر از استدلال‌های خود من‌باب ماهیت و جایگاه اخلاق در مطالعه‌ی روابط بین‌الملل را مجدد خاطرنشان می‌کند. او معتقد است که هم رویکردهای جریان اصلی و هم رویکردهای «انتقادی» در این رشته، درنهایت اخلاق را در تحلیل‌های خود نادیده می‌گیرند؛ زیرا بیش از اندازه بر مفهوم «قدرت» متمرکزند (ص ۴۲). فراست این وضعیت را «طعنه‌آمیز» می‌خواند؛ چراکه بسیاری از نظریه‌پردازان انتقادی آشکارا بر اهمیت اخلاق تأکید دارند.

رویکرد فمینیستی انتقادی اساساً چنین برداشتی از اخلاق حکمرانی جهانی را رد می‌کند. در وهله‌ی نخست، این رویکرد مخالف این دیدگاه است که حکمرانی جهانی را باید فرایندی در جهت اشاعه‌ی دموکراسی در دولت‌های سراسر جهان دانست. در عوض، حکمرانی جهانی را نشان از «گذار از الگوی 'دولت/حکومت' به حکمرانی 'چندلایه'[3] می‌نگرد؛ که نه‌تنها دولت‌ها و بازارها، بلکه روابط میان دولت‌ها و حوزه‌ی امنیت را نیز دربرمی‌گیرد (Rai, ۲۰۰٤: ۵۷۹).

بی‌تردید، حکمرانی جهانی تا حدی تحت‌تأثیر مبارزات کنشگران غیردولتی[4] برای مقابله با پیامدهای جهانی‌شدن شکل می‌گیرد؛ اما درعین‌حال، قدرت گفتمانی و مادی قدرتمندترین دولت‌های جهان نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌گیری آن دارد. این دولت‌ها در راستای تأمین نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، مبتنی بر روابط جنسیتی نابرابر عمل می‌کنند (ص ۵۸۰؛ همچنین بنگرید به: Cox, ۱۹۹٦) و این شکل از هم‌سویی که از آن با عنوان

---

[1] constitutive
[2] global civil society
[3] multi-layered
[4] nonstate

«سیاست همگرایی»[۱] یاد می‌شود، بیش از هر چیز در قواعد و نهادهایی نمود پیدا می‌کند که اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را تنظیم و اداره می‌کنند. باوجوداین، همین قواعد در تنظیم و اداره‌ی حوزه‌های غیراقتصادی حکمرانی جهانی نیز نقش اساسی دارند؛ ازجمله گفتمان‌ها و سیاست‌های مربوط به حقوق بشر، دموکراتیک‌سازی، امنیت و مداخله‌ی بشردوستانه.

باتوجه‌به این ملاحظات، رویکردهای فمینیستی نسبت به اخلاق حکمرانی جهانی این ادعا را نیز رد می‌کنند که نظریه‌ی انتقادی روابط بین‌الملل[۲] به‌سبب تمرکز بیش‌ازحد بر قدرت، اخلاق را نادیده می‌گیرد. بالعکس، در رویکردهای انتقادی به اخلاق، تمرکز بر قدرت مبنایی برای فهم ماهیت اخلاق و نیز روشی برای تحلیل اخلاقی فراهم می‌کند. این رویکردها به این می‌پردازند که استدلال و گفتمان‌های اخلاقی چگونه می‌توانند در راستای تثبیت ساختارها و روابط قدرت موجود عمل کنند یا آن‌ها را دگرگون کنند. علاوه بر این، تحلیل روابط قدرت نه‌فقط برای نقد نظام‌های اجتماعی‌ـاخلاقی[۳] موجود، بلکه برای ارائه‌ی تصویری از چگونگی {روند} تحول و دگرگونی آن‌ها نیز ضروری است. به بیان دیگر، برای تعیین دامنه و محدودیت‌های امکان‌های اخلاقی، باید ماهیت روابط قدرت مادی و گفتمانی را شناخت. این شناخت به ما امکان می‌دهد دریابیم که برداشت‌های اخلاقی عمیقاً ریشه‌دار چگونه می‌توانند در گذر زمان تغییر کنند، به‌تدریج فراگیرتر شوند و گروه‌های کمتری را از شمول خود خارج کنند.

اخلاق فمینیستی نقش بسیار مهمی در تبیین رابطه‌ی میان اخلاق و اشکال مختلف قدرت داشته است. در راستای تأکید مارگارت واکر[۴]، این رویکرد «درک نظری بی‌سابقه‌ای از معنای اخلاقی روابط مبتنی بر نابرابری قدرت» ارائه کرده است. شاید مهم‌ترین دستاورد نظریه‌پردازی فمینیستی درباره‌ی اخلاق و نابرابری قدرت، به‌چالش‌کشیدن تمرکز نظریه‌های اخلاقی[۵] سنتی بر بده‌بستان متقابل[۶] باشد. در عوض، برداشت فمینیستی از مفاهیمی چون «اعمال قدرت بر دیگری»[۷]، «مسئولیت در قبال دیگری» و «وابستگی به دیگری»، ما را وامی‌دارد که «هستی اخلاقی خود را در قالب روابط گوناگونمان با دیگران درک کنیم؛ روابطی که گاه متقارن و گاه نامتقارن، گاه بی‌میانجی و گاه قویاً همراه با میانجی‌اند» (M. Walker, ۲۰۰۳: ۱۰۵).

---

[۱] politics of convergence
[۲] critical IR theory
[۳] social-moral systems
[۴] Margaret Walker
[۵] moral
[۶] reciprocal exchanges
[۷] power over

برای مثال، از منظر اخلاق فمینیستی مراقبت، وابستگی و آسیب‌پذیری جزئی از مفهوم سوژه‌ی «متعارف»[1]اند (Sevenhuijsen, ۱۹۹۸: ۱٤٦). لذا، این رویکرد با این گرایش در نظریه‌ی اخلاقی سنتی در تعارض است که روابط میان افرادی که آشکارا از حیث قدرت در موقعیت نابرابری قرار دارند را در اولویت‌های پایین‌تر قرار می‌دهد؛ روابطی مانند رابطه‌ی والدین و فرزندان یا دولت‌های بزرگ و کوچک (Baier, ۱۹۹۵: ۲۸). همسو با استدلال آنت بایر[2]، یک فلسفه‌ی اخلاقی جامع باید به ما نشان دهد که چرا و چگونه باید در برابر دیگران رفتار کنیم و چه احساساتی نسبت به آن‌ها داشته باشیم؛ به‌ویژه در روابطی که میزان نابرابری قدرت و درجه‌ی صمیمیت و نزدیکی میان افراد پیوسته تغییر می‌کند و اشکال متفاوتی به خود می‌گیرد (ص ۱۲۰). افزون بر این، چنین فلسفه‌ی اخلاقی‌ای می‌تواند برای طراحی نهادهایی که روابط میان افراد و گروه‌های نابرابر را سامان می‌دهند، راه‌گشاتر باشد (ص ۲۸).

علاوه بر این، اخلاق فمینیستی مراقبت فعالیت‌های مراقبتی را یکی از بنیادی‌ترین جنبه‌های زندگی انسان برمی‌شمارد. تصور غالب این است که مراقبت حاصل احساساتی متقابل و عاری از تعارض، مانند «عشق، همدلی و مشارکت عاطفی» میان افرادی برابر است، بااین‌حال، پژوهش‌های تجربی درخصوص تجربه‌ی زیسته‌ی کسانی که در روابط مراقبتی قرار دارند، نشان می‌دهد که باید با پرسش‌های اخلاقی ناشی از برداشت‌های متفاوت و گاه متعارض از نیازها مواجه شد. مضاف بر آن، باید دشواری‌های درون‌زاد موقعیت‌هایی را در نظر داشت که توأم با وابستگی، آسیب‌پذیری و تفاوت‌های چشمگیر در میزان برخورداری افراد از منابع قدرت‌اند (Sevenhuijsen, ۱۹۹۸: ۸۴).

افزون بر این، چنان‌که سون‌هویزن[3] اشاره می‌کند، باید اخلاق مراقبت را نوعی اخلاق سیاسی نیز به شمار آورد؛ زیرا روابط مراقبتی در بافتارهای سیاسی شکل می‌گیرند و در چارچوب «تعاملات جمعی، گفت‌وگوها و رایزنی‌های جمعی و فرایندهای تصمیم‌گیری» قرار دارند (ص ۱٤۷) . هر جامعه‌ای درخصوص مراقبت تصمیم‌های سیاسی می‌گیرد؛ ازجمله اینکه چه‌کسانی مسئول انجام فعالیت‌های مراقبتی باشند و این فعالیت‌ها تحت چه شرایطی انجام شوند.

این بحث ما را به استدلال دیگری از فراست رهنمون می‌کند که اخلاق فمینیستی مشخصاً آن را رد می‌کند: ادعای هستی‌شناختی کلی و فراگیری مبنی بر اینکه ارزش‌های «خودآئینی فردی» از مبانی بنیادین جامعه‌ی

---

[1] normal subject: برخلاف نظریه‌ی اخلاق که سوژه را مستقل فرض می‌کند، نقد فمینیستی این است که وابستگی و آسیب‌پذیری نباید ویژگی‌هایی استثنایی یا انحراف از وضعیت عادی انسان تلقی شوند؛ بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی هر سوژه‌ی متعارف‌اند. م.

[2] Annette Baier

[3] Sevenhuijsen

مدنی جهانی‌اند. در کنار این ادعا، فراست استدلالی هنجاری نیز مطرح می‌کند: اینکه حکمرانی جهانی زمانی «اخلاقی» خواهد بود که ارزش‌های آن با ارزش‌های خودآئینی فردی «سازگار» باشند. نظریه‌ی اخلاقی فمینیستی هر دو استدلال هستی‌شناختی و هنجاری مبتنی بر خودآئینی فردی را به‌طور جدی به چالش می‌کشد. برداشت مسلط از هستی انسان بر پایه‌ی خودآئینی فردی ـ یعنی تصور انسان‌های اخلاقی تک‌افتاده و برخودمتکی ـ واقعیت اجتماعی بسیاری از جوامع جهان را بازتاب نمی‌دهد.

نظریه‌پردازان فمینیست استدلال می‌کنند که یکی از پیامدهای این برداشت، پشت‌پرده‌ماندن تجربه‌های خاص زنان است؛ زنانی که بیش از دیگرانْ هویت و جایگاه خود را در ارتباط با فرزندان و دیگر اعضای خانواده، ازجمله سالمندان و افراد مبتلا به بیماری‌های مزمن، یا در پیوند با دوستان و اعضای جامعه‌شان تعریف می‌کنند. بااین‌حال، تصویر «مرد [مستقل و] خودآئین» فقط تجربه‌های زنان را تحریف نمی‌کند؛ بلکه با واقعیت زندگی هیچ انسانی سازگار نیست. همه‌ی ما دست‌کم در مقاطعی از زندگی، به یکدیگر وابسته‌ایم و زندگی‌مان با زندگی دیگران در هم می‌تند. بنابراین، اخلاقی که صرفاً بر این تصور از انسان خودآئین بنا شده باشد، اندیشه‌ی اخلاقی درباره‌ی حکمرانی جهانی را همواره در سطح یک الگوی «آرمانی» نگه می‌دارد و قادر نیست به‌خوبی با واقعیت اجتماعی در بسیاری از بافتارها و جوامع منطبق شود.

اما حتی اگر خودآئینی فردی را صرفاً یک آرمان در نظر بگیریم، باز هم نمی‌توان آن را بی‌چون‌وچرا به‌عنوان اصلی‌ترین مبنای هنجاری پذیرفت. علی‌رغم اینکه این ارزش، ریشه‌ای عمیق در سنت‌های اخلاقی، سیاسی و اقتصادی لیبرالیسم دارد، نظریه‌پردازان فمینیست جایگاه برجسته‌ی آن در جوامع غربی را مورد انتقاد قرار می‌دهند و نشان داده‌اند که این ارزش خودْ واجد بار جنسیتی است.

ادعای فراست این است که ارزش‌های مبتنی بر خودآئینی فردی از اصول «بنیادین» جامعه‌ی مدنی جهانی و دولت‌های درمسیردموکراسی‌اند. اما طرح این ادعا مستلزم اتخاذ برداشتی محدود و جنسیت‌مند از ماهیت و ترکیب جامعه‌ی مدنی و دموکراسی است. چنین برداشتی این واقعیت را نادیده گرفته که بسیاری از انسان‌ها زندگی خود را به‌گونه‌ای سپری می‌کنند که مراقبت از دیگران و دریافت مراقبت از آن‌ها در آن نقشی اساسی ایفا می‌کند. در واقع، این ادعا که حکمرانی جهانی زمانی اخلاقی است که متضمن ارزش‌های خودآئینی فردی باشد، پیشاپیش فرض گرفته که همه‌ی کسانی که تحت این نوع حکمرانی قرار می‌گیرند، این ارزش را قبول دارند و خودآئینی فردی می‌تواند مبنای اخلاقی مناسبی برای تدوین سیاست‌هایی باشد که با هدف بهبود زندگی آن‌ها طراحی می‌شوند.

در تخالف با استدلال‌های فراست، من معتقدم که اندیشیدن به اخلاق حکمرانی جهانی باید با بررسی انتقادی قدرت گفتمانی و مادی‌ای همراه باشد که پشتوانه‌ی هنجارها، ایده‌ها و نهادهای مسلطی است که در حال حاضر راهنما و سازنده‌ی جهانمان‌اند. طبق استدلال شیرین رای[۱]، رویکردهای جنسیت‌مند نسبت به حکمرانی جهانی این پرسش‌ها را به میان می‌کشند: چه‌کسانی تحت حاکمیت قرار دارند؟ این حکمرانی در راستای منافع چه‌کسانی اعمال می‌شود؟ و از چه راه‌هایی؟ ازاین‌رو، چنین رویکردهایی می‌توانند به ما نشان دهند که تعریف اولیه‌ی ما از حکمرانی جهانی از همان ابتدا چه گروه‌ها و تجربه‌هایی را از دایره‌ی بحث بیرون می‌گذارد (۲۰۰۴: ۵۹۲).

از این گذشته، رویکرد اخلاقی فمینیستی بر این مسئله متمرکز است که قدرت جنسیت‌مند چگونه با روابط مبتنی بر نژاد و قومیت درهم‌تنیده می‌شود و هم‌زمان، تحت‌تأثیر آن‌ها شکل می‌گیرد. این رویکرد همچنین ساختارهای قدرت اقتصادی، ژئوپلیتیکی، نظامی و گفتمانی را مورد مداقه قرار می‌دهد. هدف از این بررسی آن است که مشخص شود چرا و چگونه حکمرانی جهانی بر مجموعه‌ی خاصی از قواعد و هنجارها استوار شده است و چرا سایر ارزش‌ها و دیدگاه‌های اخلاقی پنهان نگه داشته می‌شوند، یا بی‌اعتبار و کم‌اهمیت جلوه داده می‌شوند.

نظریه‌پرداز اخلاق فمینیستی در پی آن نیست که از جایگاه معرفت‌شناسی ممتاز، {که گویی به حقیقت اخلاقی دسترسی انحصاری دارد} درست و غلط اخلاقی[۲] را دیکته کند. بلکه تعهد او به تحلیل انتقادی پیرامون این مسئله است که [اولاً] نظام‌های اجتماعی-اخلاقی چگونه ممکن است برخی گروه‌ها را کنار بگذارند یا تحت ستم قرار دهند؛ و [ثانیاً] چه زمانی و تحت چه شرایطی ارزش‌های اخلاقی مسلط می‌توانند در جهت فراگیری و شمول بیشتر تغییر کنند.

مداخله‌ی بشردوستانه به‌مثابه‌ی حکمرانی جهانی

همان‌طور که پیش‌تر استدلال کردم، امنیت انسانی بر ضرورت تغییر کانون توجه امنیت از دولت به فرد تأکید دارد؛ به این معنا که فرد به مرجع اصلی امنیت بدل می‌شود. مضاف بر این، فرد در این رویکرد صرفاً در معنایی جهان‌وطنی تعریف می‌شود؛ یعنی به‌عنوان یک «انسان» که از حقوق بنیادین فردی و حقوق بشر برخوردار است.

---

[۱] Shirin Rai
[۲] moral

استدلال تی. دان و ان. ویلر[1] این است که تحقق امنیت انسانی مستلزم «گسترش آگاهی اخلاقی جهان‌وطنی است؛ به‌گونه‌ای که بتوان با کسانی که در رژیم‌های سرکوبگر برای دستیابی به حقوق اساسی مبارزه می‌کنند، همدلی کنیم و نسبت به رنج‌ها و هزینه‌هایی که در این راه متحمل می‌شوند، منفعل نباشیم» (۲۰۰۴: ۱۹). هرچند، هیچ روشن نیست که صرفاً با تکیه بر انسان‌شناسی جهان‌وطنی و فردمحور، کنشگران اخلاقی بتوانند به‌اندازه‌ی کافی با بافتار و زمینه‌ای [هم] که دیگران در آن برای تأمین حداقل امنیت خود مبارزه می‌کنند، همدلی کنند.

افزون بر این، با وجود آنکه جهان‌وطن‌گرایی در نظریه‌ی روابط بین‌الملل از پشتوانه‌های انتقادی برخوردار است، استدلال من این است که جهان‌وطن‌گرایی حاکم بر رویکرد لیبرال به امنیت انسانی بیش از آنکه نظم موجود را به چالش بکشد، به حفظ آن کمک می‌کند. استدلال محمد نوروزامان[2] نیز این است که هدف اصلی پارادایم امنیت انسانی ایجاد تغییرات اجتماعی از طریق اصلاحات تدریجی است. وی می‌نویسد: «پارادایم امنیت انسانی، به نام ارائه‌ی توصیه‌های سیاستی، می‌کوشد نظام موجود را اصلاح کند و همانند الگوی واقع‌گرایانه‌ی امنیت، از نظم اجتماعی حاکم و درنتیجه، از گروه‌های برخوردار از قدرت اجتماعی حمایت می‌کند» (۲۰۰۶: ۲۹۹).

این رویکرد محدود به تغییر را می‌توان در گزارش سال ۲۰۰۱ کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت (ICISS) نیز مشاهده کرد. نگارندگان این گزارش، اگرچه از به‌کاربردن اصطلاح «مداخله‌ی بشردوستانه» خودداری می‌کنند، نوع مداخله‌ی مورد نظرشان را چنین توصیف می‌کنند: «اقدامی علیه یک دولت یا رهبران آن، بدون رضایت آن دولت یا رهبرانش، با اهدافی که ادعا می‌شود بشردوستانه یا معطوف به حمایت‌اند» (ICISS, ۲۰۰۱: ۱۳). این گزارش مداخله‌ی نظامی را به‌عنوان «واپسین راه‌حل» پیشنهاد می‌کند؛ مداخله‌ای که تنها زمانی توجیه‌پذیر است که «تمام گزینه‌های غیرنظامی برای پیشگیری از بروز بحران یا حل‌وفصل مسالمت‌آمیز آن بررسی شده باشند». بااین‌حال، هدف اصلی گزارش تعیین شرایطی است که تحت آن‌ها می‌توان مداخله‌ی نظامی را از جنبه‌ی اخلاقی، حقوقی و سیاسی موجه دانست.

در واقع، بخش‌های مربوط به «پیشگیری» در این گزارش، لاجرم کلی و مبهم‌اند. برای مثال، اقداماتی نظیر «تقویت جامعه‌ی مدنی»، ایجاد «شرایط تجاری مساعدتر» و حتی «مقابله با محرومیت اقتصادی» در این بخش‌ها مطرح شده‌اند (صص ۲۶-۲۴). همچنین، حمایت بین‌المللی باید در قالب «کمک‌های توسعه‌ای» و «تلاش‌هایی برای حمایت از ابتکارات محلی با هدف پیشبرد حکمرانی خوب، حقوق بشر یا حاکمیت قانون» ارائه شود (ص ۲۱). باوجوداین، گزارش مذکور هیچ چارچوب نظری یا سیاستی مشخص و مفصلی برای تحقق این تحولات ارائه

[1] T. Dunne & N. Wheeler
[2] Mohammed Nuruzzaman

نمی‌دهد؛ و در عوض، صرفاً بر تضمین حقوق فردی بشر تأکید می‌کند. به‌ویژه، تمرکز اصلی‌اش بر پاسخ‌گوکردن دولت‌ها در برابر هنجارها، اسناد و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر، مانند دیوان کیفری بین‌المللی است (ص ۱۷).

استدلال من این است که گرچه در این گزارش به‌صراحت بیان نشده، اما این فرض به‌طور ضمنی در آن وجود دارد که پرداختن به ریشه‌های گسترده و عمیق منازعات ناممکن است و هنگامی که «راهکارهای پیشگیرانه» به پایان برسند، مداخله‌ی نظامی به‌عنوان شکلی از حکمرانی اجتناب‌ناپذیر و درنهایت ضروری خواهد بود (ICISS, ۲۰۰۱: ۲۱). بنابراین، با وجود کنارگذاشتن اصطلاح «مداخله‌ی بشردوستانه»، تمرکز گزارش به‌راحتی دوباره به همان دوراهی اخلاقی و سیاستی بازمی‌گردد: اینکه مداخله‌ی نظامی چه زمانی و تحت چه شرایطی ضرورت می‌یابد. مسئولیت حمایت، به‌جای آنکه نشان از تحولی بنیادین در پارادایم فکری حاکم باشد، درنهایت برداشتی از بشردوستی را پیش می‌برد که همچنان به‌قوت نظامی‌محور است.

علی‌رغم تأکید گزارش بر «مسئولیت پیشگیری»، توجه چندانی به این ضرورت دیده نمی‌شود که برای تحقق تحولی پایدار و معنادار، نیاز به تحلیل‌های نظری نوآورانه و ابزارهای سیاست‌گذاری جدید داریم. ممکن است در برخی شرایط، مداخله‌ی نظامی واقعاً ناگزیر به نظر برسد؛ اما همواره باید هزینه‌های تمام اشکال خشونت برای جوامع را در نظر داشت. طبق استدلال آیریس ماریون یانگ[۱]، خشونت نه‌تنها به افراد آسیب می‌رساند، بلکه ادامه‌ی زندگی‌شان به روال پیشین را نیز دشوار می‌کند. دلیل اصلی این امر مسئله‌ی «چرخه‌ی فزاینده‌ی[۲] خشونت» است؛ یعنی خشونت معمولاً از حدود و اهداف اولیه‌ی مورد نظر عاملان آن فراتر می‌رود و گسترش می‌یابد؛ زیرا اقدامات خشونت‌آمیز اغلب واکنش‌های خشونت‌آمیز دیگری را در پی دارند (۲۰۰۳: ۲۵۸).

حتی اگر خشونت با هدف پیشبرد آرمان‌هایی به کار گرفته شود که از حیث اخلاقی قابل دفاع باشند، باز هم همواره و لاجرم ویرانگر است. حتی چنانچه از سوی مقام‌های رسمی و دارای اختیار قانونی اعمال شود نیز این مسئله صدق می‌کند (Young, ۲۰۰۳: ۲۶۲). ازاین‌رو، به‌گفته‌ی یانگ، «نمی‌توان قاعده‌ای کلی وضع کرد که بر اساس آن، نهادهای مستقر مجاز باشند به‌طور معمول دست به اقدامات خشونت‌آمیز بزنند و چنین تصور شود که این مجوز می‌تواند اعمال خشونت را از حیث اخلاقی پذیرفتنی کند» (ص ۲۶). در عوض، هر مورد ـ هر روایت از رنج و مصیبت انسانی ـ باید به‌طور مستقل و بر اساس شرایط خاص خودش از نظر اخلاقی بررسی شود؛ آن‌هم با شناخت کامل از افراد و گروه‌های درگیر، پیشینه‌ی تاریخی بحران و ارتباط آن با ساختارها و فرایندهای گسترده‌تر جهانی.

---

[۱] Iris Marion Young

[۲] escalating spiral

به‌گفته‌ی سینتیا انلو، نظامی‌گری[1] یک ایدئولوژی است. ازجمله باورهای محوری این ایدئولوژی چنین فرض‌هایی است: اینکه نیروی نظامی درنهایت مؤثرترین راه‌حل برای رفع تنش‌هاست و اینکه در شرایط بحرانی، افرادی که در جایگاه زنانگی قرار می‌گیرند، به حمایت و حفاظت نظامی نیاز دارند (۲۰۰۴: ۲۱۹). افزون بر این، گرچه نمی‌توان نظامی‌گری و خشونتی را که در هسته‌ی آن قرار دارد، به نوعی مردانگی ذاتی نسبت داد، اما می‌توان آن را با برداشت خاصی از مردانگی مرتبط دانست که در طول قرن بیستم در فرهنگ غربی به نگرش مسلط بدل شد. این شکل از «مردانگی هژمونیک» بر ویژگی‌های طبیعی استوار نیست؛ بلکه از طریق کردارهای اجتماعی شکل می‌گیرد (بنگرید به Whitworth, ۲۰۰٤: ۱۵۵).

همان‌طور که ساندرا ویتوُرث[2] [منطق] استفاده از نیروهایی (عمدتاً مردان) را که به‌منظور اجرای مأموریت‌های صلح‌بانی برای جنگیدن آموزش دیده‌اند، زیر سؤال می‌برد، منطق بشردوستانه‌گرایی نظامی‌شده[3] نیز شاید بیش از هر چیز از طریق تحلیل جنسیتی قابل نقد باشد. البته این به معنای آن نیست که صرفاً باید تحلیل جنسیتی را به نظریه‌ها و سیاست‌های موجود درباره‌ی مداخله‌ی بشردوستانه اضافه کنیم؛ بلکه لازم است رویکردها و کردارهای کنونی را از اساس دگرگون سازیم و مبنای آن‌ها را به‌سوی شکلی از اخلاق مداخله تغییر دهیم که «تا این اندازه بی‌رحمانه مبتنی بر سیاست خشونت و طرد نباشد» (Orford، به نقل از Whitworth, ۲۰۰٤: ۱۸٦).

این تحلیل جنسیتی باید به بررسی جدی مسئله‌ی عاملیت[4] نیز برکشیده شود. البته در رویکرد امنیت انسانی و مسئولیت حمایت، برداشت تازه‌ای از مفهوم «عاملیت» مطرح می‌شود؛ لیکن کماکان این رویکردها نیز تصویری دوگانه و جنسیت‌مند از آن ارائه می‌دهند. دان و ویلر برای پاسخ به این پرسش که کدام کنشگران می‌توانند حقوق اساسی افراد را تضمین کنند ـ که پاسخ آن را «معیار اصلی» تحقق امنیت انسانی می‌دانند ـ بر ضرورت توجه به طیف متنوعی از عاملان تأکید می‌کنند. آن‌ها این دیدگاه را «رویکردی چندبُعدی {به عاملیت}» می‌نامند که در آن، نقش دولت‌ها در کنار نقش «جامعه‌ی مدنی جهانی» مورد توجه قرار می‌گیرد. در اینجا، منظور از جامعه‌ی مدنی جهانی سازمان‌هایی مانند آکسفام، عفو بین‌الملل، پزشکان بدون مرز و نجات کودکان است (۲۰۰۴: ۱۸-۱۹).

دان و ویلر خود به خطرات تأکید بیش‌ازحد بر جامعه‌ی مدنی جهانی به‌عنوان نیرویی رهایی‌بخش واقف‌اند: «به‌ویژه، این خطر وجود دارد که افراد محروم از امنیت به سوژه‌هایی دورازدسترس و صرفاً به موضوعی برای ابراز 'همدردی

---

[1] militarism
[2] Sandra Whitworth
[3] militarized humanitarianism
[4] agency

لیبرالی[۶] ما تبدیل شوند» (ص ۲۰). باوجوداین، دان و ویلر هم‌زمان ادعا می‌کنند که رویکردشان «*قربانیان* سیاست جهانی را در کانون توجه پژوهش‌های دانشگاهی قرار داده است» (ص ۲۰).

به همین ترتیب، ادعای گزارش کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت (ICISS) این است که زبان اخلاقی «مسئولیت حمایت»، اقتضا می‌کند که مسائل را از دیدگاه کسانی ارزیابی کنیم که خواهان حمایت‌اند یا به آن نیاز دارند (۱۹ :۲۰۰۱). به‌این‌ترتیب، این رویکرد «توجه و تمرکز جامعه‌ی بین‌المللی را مجدد به همان نقطه‌ای معطوف می‌کند که همواره باید در مرکز توجه می‌بود: وظیفه‌ی حمایت از جوامع در برابر کشتار جمعی، از زنان در برابر تجاوز جنسی نظام‌مند و از کودکان در برابر گرسنگی» (ص ۲۰).

به‌کارگیری واژه‌ی «قربانیان» در استدلال دان و ویلر از امنیت انسانی، نوعی دوگانه‌سازی میان دو گروه ایجاد می‌کند: از یک سو، تأمین‌کنندگان امنیت که در جایگاه کنشگر قرار دارند و از سوی دیگر، دریافت‌کنندگان امنیت که قربانی تلقی می‌شوند. به‌علاوه، این قربانیان در سطح گفتمانی و هنجاری بر اساس جنسیت و نژادشان برساخته می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که در تقابل با «سوژه‌های قهرمان» مداخله‌ی بشردوستانه قرار می‌گیرند. همان سوژه‌هایی که ویژگی‌های مردانگی هژمونیک را با خود به همراه دارند؛ یعنی «نوعی مردانگی سفیدپوست که شیفته‌ی نظامی‌گری رقابت‌محور و حفاظت از ارزش‌های جهان‌شمول (همان ارزش‌های امپریالیستی) است» (Orford, ۲۰۰۳: ٦٧).

بدیهی است که یک «رویکرد چندبُعدی به عاملیت» باید دست‌کم کسانی را نیز در بر بگیرد که هر روز با تهدیدهای جدی علیه امنیت و موجودیت خود روبه‌رو هستند. چنین رویکردی باید دست‌کم به آن‌ها این امکان را بدهد که تجربه‌های ناامن خود را «به زبان آورند» و از شرایط و بافتار خاصی چون «جنسیت‌زدگی، نژادپرستی، تبعیض طبقاتی و ناسیونالیسم خشونت‌آمیز» بگویند که این ناامنی در بستر آن‌ها تجربه می‌شود (Stern, ۲۰۰٦: ۱۹۲).

امنیت انسانی اغلب به معنایی گسترده فهم می‌شود؛ و شامل آنچه من «زمینه‌ی دائمی» ناامنی اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی می‌نامم نیز می‌شود. اما برساخت «بشردوستانه‌ی» امنیت انسانی بر برداشتی تقلیل‌گرایانه تکیه دارد و تأمین حقوق امنیت شخصی را به لحظه‌ی درگیری خشونت‌آمیز و نظامی فرومی‌کاهد. مسئولیت حمایت می‌کوشد پیشگیری و بازسازی را به‌عنوان عناصری مهم از بشردوستی در صدر قرار دهد؛ بااین‌حال، مسئله‌ی اصلی‌ای که گزارش باید به آن پاسخ دهد این است که مداخله‌ی نظامی در چه زمانی و تحت چه شرایطی مشروع و موجه است.

البته، هر اندازه هم که جوامع به ارزش‌ها و فعالیت‌های مراقبتی وقع نهند، باز نمی‌توان خشونت را به‌طور کامل از میان برد. درگیری‌های خشونت‌آمیزی که به بحران‌های عمیق بشردوستانه و حتی نسل‌کشی منجر می‌شوند،

همچنان رخ خواهند داد. ازاین‌رو، اخلاق بین‌الملل معاصر به‌درستی به این مسئله توجه کرده که باید از حیث اخلاقی چه واکنشی به خشونت و نسل‌کشی نشان داد؟ در واقع، بسیاری از نظریه‌پردازان اخلاق یادآور می‌شوند که شرایط کنونی و بی‌تردید شرایطی که در آینده با آن‌ها روبه‌رو خواهیم شد، بارها ناگزیرمان می‌کنند که درباره‌ی مشروعیت استفاده از مداخله‌ی نظامی در چنین موقعیت‌هایی تصمیم بگیریم (بنگرید به Lu, ۲۰۰۹).

بااین‌حال، من قویاً معتقدم که هیچ اصل اخلاقی یا مجموعه‌ای از اصول اخلاقی ـ چه جهان‌وطن‌گرایانه، چه اجتماع‌گرایانه و چه مبتنی بر رویکردهای دیگر ـ وجود ندارد که بتواند چارچوبی اخلاقی‌ای در اختیارمان بگذارد که برای همه‌ی بحران‌های بشردوستانه به کار رود. در مقابل، رویکرد روایی[۱] در اخلاق انتقادی مراقبت راهی امیدبخش‌تر برای مواجهه با چالش‌های اخلاقی ناشی از ناامنی انسانی و بحران‌های بشردوستانه فراهم می‌کند. این رویکرد مسائل اخلاقی را همچون داستان‌هایی در نظر می‌گیرد که شخصیت‌ها و پیشینه‌های تاریخی پیچیده‌ای دارند و افراد در بستر روابطشان با یکدیگر در آن‌ها نقش ایفا می‌کنند.

اخلاق فمینیستی مراقبت به ما یادآوری می‌کند که مسئولیت‌ها و وظایف مراقبتی با آغاز خشونت یا حتی وقوع نسل‌کشی متوقف نمی‌شوند. بلکه برعکس، در شرایط وقوع خشونت، ضرورت آن‌ها بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود؛ هرچند که ممکن است توانایی‌مان برای انجام این وظایف به‌شدت محدود شود. چراکه حتی آن‌گاه که زندگی در مقیاس وسیعش به ورطه‌ی نابودی کشیده می‌شود، یعنی در شرایطی که شمار بیشتری از انسان‌ها مجروح و آسیب‌دیده می‌شوند یا از مراقبت محروم می‌مانند، یا هنگامی که با مرگ افراد، جراحات شدید یا آوارگی اجباری بر اثر خشونت، روابط میان انسان‌ها از هم گسسته می‌شود، همچنان حیات جریان دارد و از حرکت خود بازنمی‌ایستد.

اخلاق مراقبت نسخه‌ی مشخصی برای تعیین زمان و ضرورت مداخله‌ی بشردوستانه ارائه نمی‌دهد. اما به دولت‌های دیگر و «جامعه‌ی بین‌المللی» ـ که از بیرون به منازعات می‌نگرند ـ یادآوری می‌کند که باید نیازهای مراقبتی جوامع جنگ‌زده را با دقت بررسی کنند و به آن‌ها توجه دلواپسانه داشته باشند. همچنین باید از ابزارها و امکانات لازم برای اطمینان از دریافت مراقبت کافی از سوی این جوامع استفاده کنند. در بلندمدت، اولویت‌بخشی به مراقبت، هم در درون جوامع و هم در سطح بین‌المللی، می‌تواند تا حدی به کاهش خشونت در همه‌ی سطوح یاری رساند و زمینه‌ای فراهم آورد تا صلح، پس از برقراری، پایدار بماند.

---

[۱] narrative approach

خودآئینی، وابستگی و قدرت

نانسی فریزر و لیندا گوردون در پژوهش روشنگرانه و عمیق خود درباره‌ی ریشه‌ها و سیر تاریخی مفهوم «وابستگی» در نظام رفاهی ایالات متحده نشان داده‌اند که گفتمان وابستگی نه‌تنها بر سیاست اجتماعی مربوط به «رفاه» در این کشور تأثیر می‌گذارد، بلکه با مجموعه‌ای از تقابل‌های سلسله‌مراتبی پیوند دارد که فرهنگ معاصر را شکل می‌دهند:

> «ترس از وابستگی تصویری آرمانی از شخصیت مستقل می‌سازد و 'وابستگان' را منحرف از این الگو می‌انگارد. این تقابل ردپای تقسیم کار جنسیتی را در خود دارد؛ تقسیم کاری که بر اساس آن، مسئولیت اصلی تأمین معاش خانواده و نان‌آوری بر دوش مردان و مسئولیت اصلی مراقبت و پرورش دیگران بر عهده‌ی زنان گذاشته می‌شود. سپس ویژگی‌های شخصیتی ناشی از این تقسیم کار به‌عنوان ویژگی‌هایی بنیادی و طبیعی تلقی می‌شوند. به‌این‌ترتیب، تقابل میان شخصیت مستقل و شخصیت وابسته به مجموعه‌ای از دوگانه‌ها و تقابل‌های سلسله‌مراتبی پیوند می‌خورد که در فرهنگ مدرن جایگاهی محوری دارند: مردانه/زنانه، عمومی/خصوصی، کار/مراقبت، موفقیت/عشق، فرد/اجتماع، اقتصاد/خانواده و رقابت‌جویی/ازخودگذشتگی» (۱۹۹۴: ۳۳۲).

آن‌ها به‌درستی استدلال می‌کنند که برای فراهم‌شدن زمینه‌ی ظهور چشم‌اندازهای اجتماعی رهایی‌بخش و نو باید ارزش‌گذاری‌ها و تعاریفی را که تاکنون درباره‌ی وابستگی و استقلال پذیرفته‌ایم، مورد پرسش و بازنگری قرار دهیم (ص ۳۳۲).

با وجود نقش محوری مفهوم «وابستگی» در شکل‌گیری و برساخت سیاست جهانی، این مفهوم در نظریه‌ی روابط بین‌الملل مغفول مانده است. از منظر حقوقی، وابستگی پدیده‌ای به‌جامانده از گذشته تلقی می‌شود؛ گویی با پایان استعمار در پی جنگ جهانی دوم، این پدیده نیز از میان رفته است. نظریه‌ی وابستگی ـ آن شاخه از نئومارکسیسم که «توسعه‌نیافتگی» کشورهای پیرامونی را نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر و مستمر «توسعه‌ی» کشورهای مرکزی می‌داند ـ در روابط بین‌الملل صرفاً نظریه‌ای در باب «توسعه» به شمار می‌رود. ازاین‌رو، نه‌تنها نظریه‌ای منسوخ تلقی می‌شود، بلکه تا حد زیادی خارج از مرزهای رشته‌ی روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد.

البته نظریه‌پردازان پسااستعماری و استعمارزدا[1] به‌روشنی نشان داده‌اند که با وجود پایان نظام‌های رسمی امپریالیستی، همچنان اَشکالی از استعمار جدید اقتصادی و فرهنگی بر روابط میان کشورهای شمال و جنوب

[1] postcolonial and decolonial

جهانی حاکم‌اند. باوجوداین، این رویکردها علی‌رغم ظرفیت چشمگیرشان برای کمک به درک سیاست جهانی معاصر، هنوز قادر نیستند به جایگاه شایسته‌ای در جریان اصلی نظریه‌ی روابط بین‌الملل و نظریه‌ی سیاسی بین‌الملل دست یابند.

بازتعریف ماهیت خودآئینی و وابستگی و بررسی رابطه‌ی میان آن‌ها یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظری اغلب نظریه‌پردازان فمینیست اخلاق مراقبت بوده است. طبق استدلال اوا کیتای[1]:

> «تا زمانی که همچنان وجود وابستگی را نادیده بگیریم و آن را از نظر دور بداریم، نظریه‌ی سیاسی ما گروه‌هایی از انسان‌ها را از دایره‌ی توجه خود خارج می‌کند؛ یعنی کسانی را که به‌طور موقت یا دائمی به دیگران وابسته‌اند و وابستگی‌شان امری اجتناب‌ناپذیر است؛ کسانی که کار و نیروی خود را صرف مراقبت از افراد وابسته می‌کنند؛ و نیز اهمیت اخلاقی، اجتماعی و سیاسی روابط وابستگی که ریشه در آسیب‌پذیری و شکنندگی انسان دارد را نادیده می‌گیرد» (۲۰۰۱: ۵۲۹).

گرچه عطف توجه به این مسائل راهی مهم برای مقابله با محدودیت‌های نظریه‌ی لیبرال است، به همان اندازه هم مهم است که عاملیت افراد وابسته و نیز چگونگی برساخته‌شدن اجتماعی اَشکال مختلف وابستگی را نیز در نظر داشته باشیم؛ یعنی اشکالی از وابستگی که محصول هنجارها، نهادها و ساختارهای موجود در جامعه‌اند. در واقع، ممکن است رویکردهای پسااستعماری بتوانند سهم مهمی در شکل‌گیری نظریه‌ای سیاسی در سطح بین‌الملل در باب اخلاق مراقبت، به‌ویژه در حوزه‌ی امنیت انسانی و بشردوستی داشته باشند. برای مثال، ممکن است دولت و مردم هائیتی، به‌خصوص پس از زلزله‌ی اخیر، به‌طور موقت و لاجرم به کشورهای کمک‌کننده وابسته باشند. اما این واقعیت نباید ما را از دیدن عاملیت مردم هائیتی در واکنششان به این «بحران»، همچنین در تلاش‌های روزمره‌شان برای مقابله با فقر غافل سازد.

مضاف بر این، تعامل مستمر جامعه‌ی بین‌المللی با هائیتی نباید صرفاً بر نیکوکاری و کمک‌رسانی خیرخواهانه استوار باشد؛ بلکه باید با به‌رسمیت‌شناختن تاریخ مشترکی که بیشتر دولت‌ها در آن سهیم‌اند، همراه شود؛ تاریخی که طی آن استعمار، برده‌داری، اشغال و «توسعه» رقم خورده است. همچنین قراردادن روابط موجود در چشم‌انداز تاریخی گسترده‌تر و بلندمدت‌تر، یادمان می‌آورد که روابط وابستگی همواره در حال تغییرند و شکل ثابتی ندارند. از این منظر، مسئولیت ما برای کمک به کاهش فقر و محرومیت نه از سر خیرخواهی یا حتی بر اساس تعهدات

---

[1] Eva Kittay

امروزین برآمده از مفهوم «توسعه» یا «عدالت جهان‌وطنی»، بلکه از تاریخ مشترک و آینده‌ای برمی‌خیزد که سرنوشت ما را به یکدیگر وابسته می‌کند (F. Robinson, ۲۰۱۰: ۱۳۸-۱۳۹).

نباید تصور کرد که اخلاق مراقبت در سطح بین‌المللی صرفاً به معنای انجام اقدامات خیرخواهانه و بشردوستانه‌ای است که از خلال آن‌ها، دولت‌ها و سازمان‌های قدرتمندی که جامعه‌ی بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، از جمعیت‌های آسیب‌پذیر و ضعیف‌تر «مراقبت می‌کنند». علی‌رغم آن‌که من از این رویکرد به اخلاق مراقبت که قویاً بر تجویز اصول و معیارهای هنجاری تأکید دارد، فاصله دارم، معتقدم ظرفیت انتقادی اخلاق مراقبت فراتر از استدلال‌های هستی‌شناختی، {و بیشتر} درباره‌ی رابطه‌مندی انسان‌هاست. یکی دیگر از جنبه‌های اساسی اخلاق مراقبت این است که کردارهای مراقبتی را جوهر اساسی اخلاقیات[۱] می‌داند. بنابراین، نخستین گام‌ها عبارت‌اند از به‌رسمیت‌شناختن مسئولیت‌های ما در قبال دیگری به‌طور مشخص، و شناخت ماهیت این مسئولیت‌ها. اما گام‌های بعدی مستلزم آن است که توجهی مستمر به انسان‌ها داشته باشیم؛ نه به‌عنوان دارندگان حقوقی خودآئین، بلکه به‌عنوان سوژه‌هایی رابطه‌مند که هم مراقب‌اند و هم تحت مراقبت.

این دیدگاه‌ها را می‌توان در بررسی برداشت‌های اخلاقی‌مان از وضعیت‌های بشردوستانه معاصر نیز حفظ کرد. در پی زلزله‌ی اخیر، «هائیتی» به‌عنوان جمعیتی آسیب‌پذیر بازنمایی می‌شود که به خیرخواهی و مراقبت دیگران نیازمند است. اما اخلاق انتقادی مراقبتْ پیچیدگی‌های اخلاقی و عملی مراقبت در چنین زمینه‌ای را روشن می‌کند.

پرسش‌هایی که اخلاق انتقادی مراقبت مطرح می‌کند، بدین قرارند: «در چنین زمینه‌ای، چه نیازهای مراقبتی‌ای وجود دارد؟» و «این نیازها چگونه تأمین می‌شوند؟» پاسخ به این پرسش‌ها در گروی آن است که نه تنها به ابتدایی‌ترین و فوری‌ترین نیازهای مراقبتی افرادی که از حیث جسمی در وضعیت بسیار وخیمی قرار دارند ـ یعنی نیازهای مربوط به «حیات برهنه» ـ توجه کنیم، بلکه چشم‌اندازمان را نسبت به مراقبت در بافتار [مشخص آن] بگستریم.

این رویکرد ما را به بررسی این موضوع وامی‌دارد که ببینیم رویدادهای اخیر چگونه روابط و اجتماعاتی را که پیش‌تر وظایف مراقبتی را بر عهده داشتند، از هم گسیخته‌اند و برای ترمیم یا بازسازی این روابط، یا یافتن راه‌های جایگزین برای تأمین مراقبت، چه می‌توان کرد. همچنین باید بررسی کنیم که بارهای مادی، جسمی و عاطفی مراقبت چگونه میان افراد توزیع می‌شوند و این توزیع چگونه از برساخت‌های مربوط به جنسیت و نژاد متأثر است.

---

[۱] basic substance of morality

این رویکرد ضمن آنکه می‌پذیرد نحوه‌ی سازمان‌دهی و تأمین مراقبت اساساً مسئله‌ای سیاسی است، از بررسی صریح روابط قدرت در این زمینه هم شانه خالی نمی‌کند. برخلاف تصور رایج، حقوق و منافع افراد [نیز] از جنبه‌های مهم اخلاق انتقادی مراقبت به شمار می‌روند. حقوق، هم در فرایند مراقبت‌کردن و هم در دریافت مراقبت، اهمیت بسزایی دارد؛ بااین‌حال، همواره باید آن را در بستر روابط انسانی فهمید، و در نظر گرفت که این حقوق در چارچوب ترتیبات اجتماعی و سیاسی موجود معنا پیدا می‌کند و از طریق آن‌ها اجرا می‌شود. اتخاذ چنین چشم‌انداز پیچیده‌ای نسبت به روابط و مسئولیت‌های مراقبتی فرایندی کوتاه‌مدت نیست؛ بلکه وظیفه‌ای مستمر در حوزه‌ی اخلاق عملی است که باید همواره گذشته، حال و آینده را ـ چه در کوتاه‌مدت و چه در بلندمدت ـ در نظر داشته باشد.

هدف این بحث صرفاً وارونه‌سازی دوگانه‌ی خودآئینی و وابستگی نیست؛ بلکه برعکس، قصد دارد نشان دهد که ماهیت و میزان وابستگی و وابستگی متقابل در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی پیوسته در حال تغییر و تحول است و این تغییرات برای کنشگران مختلف، هزینه‌ها و منافع متفاوتی به همراه دارند. به‌علاوه، در سیاست جهانی، رابطه‌ی میان وابستگی و قدرت همیشه روشن و ساده نیست. همان‌طور که پیش‌تر نشان داده شد، ممکن است دولت‌های برخوردار از درآمد بالا و خانواده‌های ساکن در این کشورها برای جبران کمبود نیروی مراقبتی در کشور خود به زنان مهاجر وابسته باشند؛ اما خود این زنان به‌ندرت از خلال چنین رابطه‌ای قدرت و اختیار بیشتری عایدشان می‌شود. البته، بیان این مسئله به معنای نادیده‌انگاری عاملیت این زنان یا فداکاری‌هایی که برای تأمین نیازهای فرزندانشان می‌کنند، نیست. هرچند، ایشان حتی در مقام کنشگر نیز همچنان درون ساختاری گسترده‌تر از نابرابری گرفتارند؛ ساختاری که در آن، کار مراقبتی جنسیت‌مند و نژادی، در سطح جهانی کم‌ارزش تلقی می‌شود.

از سوی دیگر، اشکال و درجات مختلف وابستگی و وابستگی متقابل هرگز ساده نیستند و به یک حوزه یا سطح خاص محدود نمی‌شوند. رویکرد اخلاق انتقادی مراقبت به ما امکان می‌دهد که ببینیم آنچه در نگاه نخست نوعی وابستگی ساده به نظر می‌رسد، در واقع چگونه در بستر مجموعه‌ای از شرایط ساختاری و هنجاری شکل می‌گیرد و از طریق آن‌ها میانجی‌گری می‌شود؛ شرایطی که در سطح خانواده، اجتماع و اقتصاد سیاسی جهانی عمل می‌کنند.

اخلاق مراقبتی که به روابط قدرت، شیوه‌های اعمال قدرت از طریق گفتمان‌ها و کردارهای مراقبت بی‌توجه باشد، این خطر را به همراه دارد که همان دوگانه‌های موجود را بازتولید کند. در مقابل، اخلاق انتقادی مراقبت دوگانه‌ی میان شمال جهانی خیرخواه و خودآئین و جنوب جهانی وابسته را بر هم می‌زند.

مارک دافیلد[1] در تحلیلش از توسعه و امنیت اذعان می‌دارد که بایستی از این دیدگاه که توسعه را «فرایندی یک‌سویه میان تأمین‌کننده و بهره‌مند» فرض می‌گیرد، فاصله بگیریم. به‌گفته‌ی او، چنین برداشتی بر تفاوت‌های قدرت و فاصله‌ی میان این دو گروه تأکید دارد: تأمین‌کنندگانی که در مکان‌های امن قرار دارند و بهره‌مندان در مناطق گرفتار بحران (۲۳۳ :۲۰۰۷). اخلاق انتقادی مراقبت «بر وابستگی متقابل، هم‌زیستی، و نیز محدودیت‌های این دوگانه متمرکز است و پیوندها و گسست‌های بالقوه میان مسئولیت، مراقبت و قدرت را در سطوح مختلف قابل‌رؤیت می‌کند» (Raghuram, Madge, & Noxolo, ۲۰۰۹: ۱۰).

طبق تأکیدی که داشتیم، تمرکز بر راه‌های تسهیل و تقویت مراقبت میان کنشگران گوناگون، چه در داخل مرزها و چه در ورای آن‌ها، به معنای ارزش‌گذاری {بی‌قیدوشرط} اخلاقیات مراقبت[2] یا برتردانستن آن نسبت به اخلاقیات مبتنی بر حقوق یا عدالت نیست. بلکه هدف این است که با استفاده از دو منظر هستی‌شناختی جایگزین، یعنی وابستگی متقابل و رابطه‌مندی، نشان دهیم که کردارهای مراقبت و مسئولیت‌پذیری، و نیز گفت‌وگوها، سنجش و ارزیابی‌های اخلاقی پیرامون آن‌ها، تا چه اندازه نقش مهمی ایفا می‌کنند. این نقش نه‌فقط در زندگی روزمره‌ی خانواده‌ها و اجتماعات، بلکه در عملکرد کنشگران جمعی، ازجمله دولت‌ها در نظام بین‌الملل نیز دیده می‌شود.

همچنین این بررسی نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری در باب مسئولیت‌های مراقبتی بر کدام مبانی مادی و گفتمانی متکی است. افزون بر این، ما را به کاوش انتقادی هنجارهای فکری، و نیز اقتصاد سیاسی جنسیت و نژاد فرامی‌خواند؛ یعنی آن عواملی که نحوه‌ی سازمان‌دهی و تأمین مراقبت را شکل می‌دهند (F. Robinson, ۲۰۱۰: ۱۴۰-۱۴۱).

زمینه‌ی پایدار بحران‌های بشردوستانه

همان‌طور که پیش‌تر استدلال کرده‌ام، تحلیل فمینیستی اخلاق امنیت انسانی نشان می‌دهد که رویکردهای اخلاقی سنتی به حکمرانی جهانی، پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی مردانه‌محور، فردگرایانه/جهان‌شمول‌گرا را رجحان می‌دهند. به‌علاوه، گفتمان مسئولیت حمایت به‌وضوح به تهدیدهای امنیتی غیرنظامی و راه‌های مقابله با بحران‌های بشردوستانه ارجاع می‌دهند، اما همچنان یکی از مؤلفه‌های جدایی‌ناپذیر این گفتمان گریزناپذیری خشونت است.

[1] Mark Duffield
[2] caring morality

درنتیجه، کماکان بخش عمده‌ای از توان و ظرفیت اخلاقی[۱] و سیاسی خود را صرف «لحظه‌ی تصمیم‌گیری» می‌کنیم، به این امید که توجه به حقوق بشر بتواند در بلندمدت امنیت انسانی را تأمین کند.

باتوجه‌به بازتعریف مجدد برای بنیان[۲] مفهوم امنیت انسانی، اخلاق فمینیستی می‌تواند آن چشم‌انداز جایگزین مهم را برای بررسی ابعاد اخلاقی مداخله‌ی بشردوستانه فراهم کند. در سال ۲۰۰۲، نتا کرافورد[۳] پیشنهاد می‌کند که اخلاق مراقبت می‌تواند «به ما کمک کند که دقیقاً مشخص کنیم چه زمانی و چگونه باید به منظور کمک به دیگران مداخله کنیم؛ به‌گونه‌ای که این مداخله مورد استقبال آن‌ها قرار گیرد و تابع سلیقه و تشخیص شخصی ما نباشد» (ص ۴۲۹). او به‌طور مشخص بر این باور است که اخلاق مراقبت می‌تواند به شکل‌گیری نگرشی کمک کند که «از بروز گرایش‌های پدرسالارانه در گفتمان و عملکرد مداخله‌ی بشردوستانه جلوگیری می‌کند» (ص ۴۳۰).

کرافورد در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۵ در مجموعه‌ای با عنوان «میزگردی درباره‌ی مداخله‌ی بشردوستانه» منتشر کرد، بار دیگر بر این دیدگاه تأکید می‌کند. او معتقد است که اخلاق مراقبت می‌تواند نقطه‌ی شروع مناسبی برای اندیشیدن به این مسئله باشد که چگونه مسئولیت‌های جهان‌وطنی خود را با «سرعت عمل و احترام» ادا کنیم (Farer et al., ۲۰۰۵: ۲۳۳). چنین پیشنهاداتی به یکی از ظرفیت‌های مهم اخلاق مراقبت اشاره دارند: {نظیر اینکه} این رویکرد می‌تواند منبعی ارزشمند برای فهم روابط اخلاقی ما با انسان‌هایی باشد که فاصله‌ای از ما دارند. هرچند، این فرض که اخلاق مراقبت لزوماً از گرایش‌های پدرسالارانه، به‌ویژه در زمینه مداخله‌ی بشردوستانه یا تثبیت صلح[۴] جلوگیری می‌کند یا آن‌ها را مهار می‌سازد، نیازمند بررسی دقیق‌تری است که در ادامه و به‌تفصیل به آن خواهم پرداخت.

هستی‌شناسی رابطه‌مند اخلاق مراقبت، با تأکید بر وابستگی متقابل انسان‌ها و آسیب‌پذیری مشترک آن‌ها، دوگانه‌هایی را که در جریان مداخله‌ی بشردوستانه برای دسته‌بندی افراد به کار می‌روند، به چالش می‌کشد؛ دوگانه‌هایی مانند «نیازمندان» در برابر «توانمندان»، «قربانیان» در برابر «کنشگران» و «ابژه‌ها» در برابر «سوژه‌ها». این رویکرد، در کنار برداشت بازنگری‌شده‌ای از مفهوم «امنیت» که پیش‌تر شرح داده شد، دوگانه‌ی «درون/بیرون» را نیز بر هم می‌زند؛ زیرا نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران را وامی‌دارد تا وضعیت مراقبت در جوامع خودشان را نیز

---

[۱] moral
[۲] regrounding
[۳] Neta Crawford
[۴] peacebuilding

بررسی کنند. درنهایت، این رویکرد مرز میان «بحران» و «وضعیت عادی» را از میان برمی‌دارد و خود مفهوم «مداخله‌ی بشردوستانه» را به پرسش می‌کشد.

بنابراین، از این منظر، بحران‌هایی که نیازمند واکنش و مداخله‌اند، صرفاً به درگیری‌های قومی یا قبیله‌ای درون دولت‌های فروپاشیده یا درحال‌فروپاشی محدود نمی‌شوند؛ بلکه ممکن است در شرایط عادی و در داخل مرزهای دولت‌های قدرتمند نیز وجود داشته باشند. بحران ناشی از طوفان کاترینا نمونه‌ی روشنی از این مسئله است. پیامدهای فیزیکی و خسارت‌های ناشی از این طوفان مداخله‌ی دولت را ضروری می‌کرد. بااین‌حال، دودلی، بی‌میلی و بی‌ارادگی که دولت بوش در واکنش به این بحران از خود نشان داد، شباهت زیادی به رفتار دولت‌های قدرتمند غربی در مواجهه با بحران‌هایی مانند نسل‌کشی رواندا در سال ۱۹۹۴ و وضعیت دارفور در سال‌های اخیر دارد.

بدین‌ترتیب، این فرض زیر سؤال می‌رود که بی‌میلی به مداخله ریشه در نوعی اخلاق واقع‌گرایانه، دولت‌محور یا جماعت‌گرایانه دارد که مایل نیست دامنه‌ی تعهدات اخلاقی خود را فراتر از مرزهای کشور بگسترد. در مقابل، این وضعیت نشان می‌دهد که در عمل، هم‌سویی قدرتمندی میان منافع نخبگان با نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری جهانی جنسیت‌مند برقرار است. این هم‌سویی به همان اندازه که می‌تواند ستم ساختاری جنسیتی، فقر و رنج انسانی را در ایالات متحده نادیده بگیرد، در قبال این مسائل در سودان نیز بی‌اعتناست. طوفان کاترینا واقعیت تکان‌دهنده‌ی فقر، نابرابری و شکاف‌های نژادی و جنسیتی را در برابر دیدگان جهانیان آشکار کرد؛ واقعیت‌هایی که پیش از وقوع طوفان و در جریان زندگی عادی هم، در بخش‌هایی از شهر نیواورلئان وجود داشتند.

چارچوب اخلاقی مبتنی بر اخلاق انتقادی مراقبت از گفتمان دولت‌محور، نظامی‌گرا و جنسیت‌مند مداخله‌ی بشردوستانه فراتر می‌رود و نظریه‌پردازان و سیاست‌گذاران را وامی‌دارد تا وضعیت مراقبت را [حتی] در شرایط عادی، هم در دموکراسی‌های لیبرال غربی و هم در کشورهای جنوب جهانی، مورد توجه قرار دهند. ازاین‌رو، التفات بیشتری به زمینه‌ی دائمی بحران‌های موسوم به «بشردوستانه» معطوف می‌شود؛ با این هدف که بهتر بتوان درک کرد که روابط جنسیتی و نیز روابط مبتنی بر دین، قومیت، «فرهنگ»، نژاد و طبقه چگونه بر زندگی روزمره و امنیت واقعی افراد، خانواده‌ها و اجتماعات آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

رویکردی که به‌جای تکیه بر اصول ازپیش‌متعین برای داوری اخلاقی، بر روایت {وضعیت‌های مشخص} تکیه دارد، مستلزم آن است که به ویژگی‌های خاص هر بحران بشردوستانه توجه کند؛ ازجمله به رابطه‌ی میان آن بحران و مناسبات و فرایندهای گسترده‌تر اجتماعی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی. بر این اساس، بحران‌های بشردوستانه دیگر

وضعیت‌هایی جداافتاده تلقی نمی‌شوند که بتوان آن‌ها را صرفاً سیاسی ـ مانند جنگ یا سایر درگیری‌های خشونت‌آمیز ـ یا اقتصادی ـ مانند قحطی یا دیگر شکل‌های محرومیت شدید مادی ـ دسته‌بندی کرد.

در واقع، برای درک روشن‌تر تأثیر درگیری‌های خشونت‌آمیز و پیامدهای آن‌ها بر امنیت مردم، باید این درگیری‌ها را در بافتار گسترده و مستمر بازسازی ساختاری اقتصاد نئولیبرالی بررسی کرد. این مسئله به‌ویژه درباره‌ی زنان و خانواده‌هایشان حائز اهمیت است، هرچند تأثیرات آن به این گروه محدود نمی‌شود.

بررسی ماهیت و نحوه‌ی توزیع کار مراقبتی در زمینه‌های مشخص، به ما امکان می‌دهد مراقبت را نه صرفاً «مسئله‌ای مربوط به زنان»، بلکه جلوه‌ای سیاسی از مسئولیت‌های اخلاقی مشترکمان در قبال رفاه و امنیت همگانی درک کنیم. این امر مستلزم آن است که بفهمیم بار کار مراقبتی چگونه و تحت چه شرایطی افزایش می‌یابد، چگونه روابط قدرت تعیین می‌کنند که مسئولیت این بار بر دوش چه کسانی گذاشته شود و بسیج جمعی حول مسئله‌ی مراقبت چگونه می‌تواند منطق‌های تمامیت‌گرای پدرسالاری و سرمایه‌داری را مختل کند.

[۱] International Commission on Intervention and state sovereignty. ۲۰۰۱. Henceforth, The Responsibility to Protect will be referred to as R۲p.

***

منابع

- Baier, Annette. ۱۹۹۵. *Moral Prejudices: Essays on Ethics*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Crawford, Neta. ۲۰۰۲. *Argument and Change in World Politics: Ethics, Decolonization and Humanitarian Intervention*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Duffield, Mark. ۲۰۰۷. *Development, Security and Unending War: Governing the World of Peoples*. Cambridge, England: Polity Press.
- Dunne, T., and n. Wheeler. ۲۰۰٤. "'We the Peoples': Contending Discourses of Security in Human Rights Theory and Practice." *International Relations* ۱۸ (۱): ۹-۲۴.
- Enloe, Cynthia. ۲۰۰٤. *The Curious Feminist: Searching for Women in a New Age of Empire*. Berkeley: University of California Press.
- Farer, Tom J., Daniele Archibugi, Chris Brown, Neta C. Crawford, Thomas G. Weiss, and Nicholas J. Wheeler. ۲۰۰۵. "Roundtable: Humanitarian Intervention after ۹/۱۱." *International Relations* ۱۹ (۲): ۲۱۱-۲۵۰.
- Fraser, Nancy, and Linda Gordon. ۱۹۹٤. "A Genealogy of Dependency: Tracing a Keyword of the U.S. Welfare state." *Signs* ۱۹ (۲): ۳۰۹-۳۳٦.

- Griffen, Michele. ٢٠٠٠. “Where Angels Fear to Tread: Trends in International Intervention.” *Security Dialogue* ٣١:٤.
- Kittay, Eva Feder. ٢٠٠١. “A Feminist Public Ethic of Care Meets the New Communitarian Family Policy.” *Ethics* ١١١ (٣): ٥٢٣-٥٤٧.
- Lu, Catherine. ٢٠٠٩. “Humanitarianism and the Use of Force.” In *The Ethics of Global Governance*, ed. Antonio Franceschet, ٨٥-١٠٢. Boulder, Co: Lynne Rienner.
- Nuruzzaman, Mohammed. ٢٠٠٦. “Paradigms in Conflict: The Contested Claims of Human Security, Critical Theory and Feminism.” *Cooperation and Conflict: Journal of the Nordic International Studies Association* ٤١ (٣): ٢٨٥-٣٠٣.
- Orford, Anne. ٢٠٠٣. *Reading Humanitarian Intervention: Human Rights and the Use of Force in International Law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Raghuram, Parvati, Clare madge, and pat Noxolo. ٢٠٠٩. “Rethinking Responsibility and Care for a Postcolonial World.” *Geoforum* ٤٠:٥-١٣.
- Rai, Shirin. ٢٠٠٤. “Gendering Global Governance.” *International Feminist Journal of Politics* ٦ (٤): ٥٧٩-٦٠١.
- Robinson, Fiona. ٢٠١٠. “After Liberalism in World Politics: Towards an International Political Theory of Care.” *Ethics and Social Welfare* ٤ (٢): ١٣٠-١٤٤.
- Sevenhuijsen, Selma. ١٩٩٨. C*itizenship and the Ethics of Care: Feminist Considerations of Justice, Morality and Politics*. London: Routledge.
- Stern, Maria. ٢٠٠٦. “Racism, Sexism, Classism and much more: Reading Security Identity in Marginalized Sites.” In *Feminist Methodologies for International Relations*, ed. Brooke Ackerly, Maria Stern, and Jacqui True, ١٧٤-٢٠٠. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tronto, Joan. Forthcoming. “A Democratic Feminist Ethics of Care and Global Care Workers: Citizenship and Responsibility.” In *Feminist Ethics and Social Policy: Towards a New Global Political Economy of Care*, ed. Rianne Mahon and Fiona Robinson. Vancouver: University of British Columbia Press.
- Will to Intervene project. ٢٠٠٩. Mobilizing the Will to Intervene: Leadership and Action to Prevent Mass Atrocities. Montreal: Montreal Institute for Genocide and Human Rights studies.
- Walker, Margaret Urban. ١٩٨٩. “Moral Understandings: Alternative ‘Epistemology’ for Feminist Ethics.” *Hypatia* ٤ (٢): ١٥-٢٨.
- _____. ١٩٩٨. *Moral Understandings: A Feminist Study in Ethics*. New York: Routledge.
- _____. ٢٠٠٣. *Moral Contexts*. Lanham, MA: Rowman & Littlefield.
- Walker, R. B. J. ١٩٩٢. *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Whitworth, Sandra. ٢٠٠٤. *Men, Militarism and UN Peacekeeping: A Gendered Analysis*. Boulder, Co: Lynne Rienner.
- Young, Iris Marion. ٢٠٠٣. “Violence against Power: Critical Thoughts on Military Intervention.” In *Ethics and Foreign Intervention*, ed. D. K. Chatterjee, and D. E. Scheid, ٢٥١□٢٧٣. □□□□□□□□□□: □□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□ □□□□□.